



ناصر نکمیل همایون

«شاه که درصدد سرکوب دانشجویان بود، دستور حمله به دانشگاه را صادر کرد.

کماندوها پس از یورش به محوطه، دانشجویان را تاسا کلاس‌های درس دنبال کردند و عده‌ی زیادی از جمله چند نفر از استادان را کتک زدند؛ وسایل آزمایشگاه‌ها، کارگاه‌ها و میکروسکوپ‌ها را شکستند، حتی از پاره کردن کتاب‌ها در کتابخانه دریغ نکردند. آمار

مجروحین این حمله‌ی وحشیانه از ۶۰۰ نفر تجاوز کرد. دکتر فرهاد، رییس وقت دانشگاه، طی اعلامیه‌ای این یورش سبعانه را محکوم کرد و از ریاست دانشگاه استعفا نمود. روزهای بعد، مدارس تهران تظاهراتی در اعتراض حمله‌ی کماندوها به دانشگاه برپا کردند که به خیابان‌ها کشیده شد. روز سوم بهمن، یکی از دانش‌آموزان دبیرستان دارالفنون به نام بهمن کلهر، در زد و خوردهای خیابانی کشته شد و عده‌ی زیادی نیز مجروح گشتند.» (۳)

پس از صدور اعلامیه‌ی دکتر فرهاد و گفت‌وگوی اعضای شورای دانشگاه با شاه و تعطیل شدن دانشگاه برپایه‌ی اخبار و تفسیرهای داخلی و خارجی معلوم شد «تهاجم به دانشگاه تهران یک توطئه‌ی از پیش ساخته بود، ولی بدون تردید با موافقت محمدرضا شاه اجرا شد، زیرا شاه با عنوان فرمانده کل قوا کلیه حرکات نیروهای مسلح را زیر نظر داشت.» (۴)

دکتر امینی در آن روزهای نخست‌وزیری، از واقعه یکم بهمن‌ماه اظهار بی‌اطلاعی کرد و «عناصر فئودال و مخالفین برنامه‌ی اصلاحات ارضی و نیز جبهه ملی را مسؤول حادثه دانشگاه دانست و پانزده تن از اعضای شورای عالی جبهه ملی را بازداشت کرد.» (۵)
نوشتار سرهنگ نجابی در تاریخ بیست و پنج ساله ایران، کاملاً شبیه مهندس بازرگان است. در این کتاب آمده است:

«روز اول بهمن ۱۳۴۰، دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به تعطیل مجلس و پشتیبانی از خواست‌های جبهه ملی، کلاس‌های درس را تعطیل کردند و با برپایی تظاهرات، خواستار کناره‌گیری دولت امینی شدند. شاه که در انتظار فرصت بود، دستور حمله به دانشگاه و سرکوبی دانشجویان

را صادر کرد؛ کماندوها به فرماندهی سروان منوچهر خسروداد، به دانشگاه یورش بردند و در تعقیب دانشجویان، تا کلاس‌های درس آن‌ها را دنبال کردند و عده زیادی از دانشجویان دختر و پسر را مضروب و مجروح ساختند. چند تن از استادان را نیز کتک زدند، وسایل و ابزار آزمایشگاه‌ها و میکروسکوپ‌های دانشکده پزشکی را شکستند، حتی کتاب‌ها را در کتابخانه‌ها پاره کردند. آمار مجروحین از ۶۰۰ تن تجاوز کرد. دکتر فرهاد، رییس دانشگاه تهران، طی اعلامیه‌ای این حمله وحشیانه را محکوم کرد و از ریاست دانشگاه استعفا نمود.» (۶)

اعلامیه دکتر فرهاد، رییس دانشگاه، همانند اعلامیه دوره دکتر سیاسی، نشانگر اهمیت مبارزات دانشجویی در ایران است و به روشنی کینه قدرت استبداد را نسبت به دانشگاه و دانشجو نشان می‌دهد:

اعلامیه‌ی دکتر احمد فرهاد معتمد - رییس دانشگاه تهران «امروز، یکشنبه اول بهمن‌ماه، ساعت یازده و ربع، عده‌ای نظامی بدون آن که اتفاقی مداخله‌ی آنان را ایجاب نماید، به محوطه‌ی دانشگاه وارد شده و جمعی از دانشجویان را مضروب و مجروح نموده‌اند. دانشگاه نسبت به این عمل رسماً اعتراض و تقاضای رسیدگی و تعقیب مرتکبین و مجازات آنان را از دولت نموده است و مادامی که نتیجه رسیدگی به دانشگاه اعلام نشود، اینجانب و رؤسای دانشکده‌ها از ادامه خدمت در دانشگاه معذور خواهیم بود.

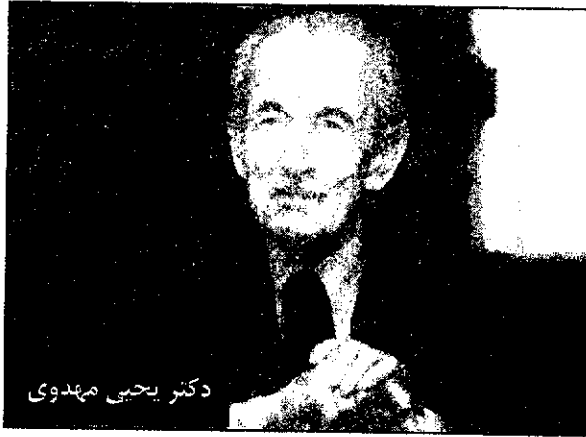
رییس دانشگاه تهران - دکتر فرهاد.» (۷)

سرهنگ نجابی افزوده است:

«در روزهای بعد نیز تظاهراتی در مدارس و خیابان‌های تهران انجام گرفت. روز سوم بهمن، کلهر (دانش‌آموز دبیرستان دارالفنون) کشته شد و عده زیادی مجروح گشتند. اعضای شورای دانشگاه تهران، به دربار رفتند و در ملاقات با محمدرضا شاه، نسبت به روش مأمورین انتظامی در حمله به دانشگاهیان اعتراض کردند. دکتر یحیی مهدوی، گریه‌کنان خطاب به شاه، رفتار نظامیان را خشونت‌بار و غیرانسانی دانست. خبر حادثه دانشگاه در مطبوعات داخلی و رسانه‌های خبری جهان با تفسیرهای گوناگون انتشار یافت و نفرت مردم ایران و جهانیان را علیه مسببین آن برانگیخت. جلسه‌ی

کماندوها به دانشگاه تهران، حاصل توطئه‌ای بود که طرح آن را مخالفان دکتر امینی که در رأس آن سپهبد تیمور بختیار، اسدالله رشیدیان و فتح‌الله فرود قرار داشتند، تهیه دیده بودند و بدون تردید با موافقت و دستور محمدرضا شاه اجرا گردید.» (۸)





دکتر یحیی مهدوی

(۹) و سال‌ها بعد دکتر امینی در **خاطرات** مصاحبه‌ای خود بیان کرد: «حمله به دانشگاه هم یک چیزی شبیه به همین بود که معلمین اعتصاب کنند، بعد شلوغ بشود، خلاصه [بختیار] بگوید: آقا من می‌خواهم نظم برقرار کنم... این است که مرحوم بختیار پایش به طرف نخست‌وزیری دراز بود که به‌ر تریبی که شده این کار را بکند، شاید خودش را به شاه تحمیل کند. بنابراین به او می‌چسبید این کار [کودتا] را بکند.

حال به چه نحو؟ خوب با همین نظامی‌ها بود، دیگر» (۱۰)

دکتر امینی در همین صفحه به‌عنوان «جمله‌ی معترضه» یادآور شده است: «خود شاه هم به نظامی اعتماد نمی‌کرد، چون واقعاً مثلاً رزم‌آرا و زاهدی را با میل [سر کار] نیاورد.» (۱۱)

۲- اختناق دانشگاه‌ها و فشار بر دانشجویان

پس از پایان نخست‌وزیری دکتر امینی و فرا رسیدن آخرین دوره‌ی دیکتاتوری شاه، با روی کار آمدن نخست‌وزیران دیگری چون علم و منصور و هویدا و با پدید آمدن وابستگی‌های بیشتر رژیم به امپریالیسم، و نیز وقوع جنبش‌های متعدد دینی - سیاسی (در پیوند با ۱۵ خردادماه ۱۳۴۲)، واکنش‌های دولت‌های شاه نسبت به دانشگاه و دانشجویان شدیدتر شد و تلاش‌ها در این بود که دانشگاه از دانش و حرکت ملی تهی گردد، حال آن‌که در مکانیسم اجتماعی و روند دموگرافیک (رشد جمعیتی نسل جدید)، این پایگاه فرهنگی به گونه‌ی سنگرمقاومان آزدیخواه درآمده بود و به همین دلیل، نظام سلطنتی کوشش داشت تا آخرین نبرنگ‌های خود را جهت سرکوبی جنبش دانشجویان به شرح زیر به کار برد:

- ایراد سخنرانی علیه دانشجویان و سنت دانشجویی **شانزدهم آذر** ماه و **یکم بهمن** ماه و دگرگون کردن مفهوم سیاسی آن.
- بسیج ساواکی‌های دانشجویان و برپا کردن اتحادیه‌های قلبی دانشجویی.
- تحریک گارد دانشگاه به مضروب و مجروح کردن دانشجویان مبارز.
- حمله به رستوران‌ها و خانه‌های دختران دانشجو به نام دانشجویان مسلمان (جهت بدنام کردن حرکت‌های اسلامی دانشگاه).
- آتش زدن اتوبوس‌های کوی دانشجویان و ایجاد بلوا و آشوب.
- حمله‌های متواتر به دانشجویان با چوب و چماق و باتوم در کلاس‌های درس.
- بستن کتابخانه‌های دانشجویی و ممانعت از تجمع و تعاطی افکار و عقاید.
- ممانعت از نام‌نویسی دختران مسلمان محبوب (با چادر).
- بسیج مأموران و کماندوهای نظامی به‌عنوان اولیای دانشجویان به دانشگاه‌ها و برپایی تظاهرات فرمایشی.
- یورش به نمازخانه‌ها و مساجد دانشگاه و ضرب و جرح نمازگزاران.

برای آشنایی بیشتر و گرامی‌داشت یاد استادان مخالف با رژیم کودتا و قرارداد نفت و نیز روحانیان و مبارزان همگام با دانشگاه، نام و نشان امضاءکنندگان *اعتراض‌نامه* آورده می‌شود:

آیت‌الله حاج سیدرضا فیروزآبادی - آیت‌الله سیدرضا زنجانی - آیت‌الله سیدجعفر غروی - آیت‌الله حاج سیدمحمود طالقانی - حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید جوادی - علامه علی‌اکبر دهخدا - دکتر عبدالله معظمی (استاد دانشگاه)

و رئیس سابق مجلس شورای ملی) - اللهیار صالح (وزیرکشور و سفیرکبیر سابق ایران در واشینگتن) - دکتر شمس‌الدین امیرعلایی (وزیر اسبق دادگستری و کشور و سفیر سابق ایران در بروکسل) - حسن مختبر فرهمند (نماینده‌ی سابق مجلس شورای ملی و رئیس هیأت امنای مسجد خاتم‌الانبیاء تهرانپارس) - مهندس حسن شقاقی (مدیر کل اسبق راه‌های ایران و رئیس شورای عالی راه‌آهن) - مهندس عطایی (وزیر سابق کشاورزی) - مهندس خلیلی (رئیس و استاد دانشکده‌ی فنی) - دکتر بیژن (استاد دانشگاه) - دکتر جناب (استاد دانشگاه) - نصرت‌الله امینی (شهردار سابق تهران) - محمدرضا اقبال (نماینده‌ی سابق مجلس) - مهندس انتظام (استاد دانشگاه) - دکتر قریب (استاد دانشگاه) - دکتر نعمت‌اللهی (استاد دانشگاه) - دکتر شاپور بختیار (معاون سابق وزارت کار) - دکتر رحیم عابدی (استاد دانشگاه) - دکتر میربابایی (استاد دانشگاه) - دانشپور (رئیس سابق بیمه‌ی ایران) - خلیل ملکی (رهبر حزب زحمتکشان (نیروی سوم) - حاج سیدمهدی رضوی (وکیل دادگستری) - حسن صدر (وکیل دادگستری و مدیر روزنامه‌ی قیام‌ایران) - دکتر خنجی (وکیل دادگستری) - گیتی‌بین (نماینده‌ی احزاب ملی) - محمد نخشب (نماینده‌ی احزاب ملی) و مهندس مهدی بازرگان. (۲)

البته باید به خاطر داشت که شخصیت‌ها و مبارزانی چون دکتر فاطمی، دکتر صدیقی، دکتر شایگان، داریوش فروهر و... در اختفا یا زندان بودند و به همین دلیل نام‌شان در این «اعتراض‌نامه» نیامده است. گفته شده است که مرحوم دکتر یحیی مهدوی در حین گفت‌وگو با شاه از شدت تأثر گریه کرد و شاه که در آن زمان به شدت مغرور و متکبر شده بود، خطاب به هیأت دانشگاهی گفت: «آمده‌اید گزارش دهید یا روضه بخوانید!» از آن زمان دکتر مهدوی شدیداً آزرده‌خاطر بود. نگارنده در ماه‌های اول پیروزی انقلاب خوشحالی و انبساط خاطر را در چهره و گفت‌وگوهای آن استاد گرانمایه دیده بود، رحمت‌الله علیه.

کوتاه سخن، شاه از طریق جبهه ملی، امینی را ضعیف کرد، از طریق امینی بر جبهه ملی آسیب‌های فراوان وارد ساخت. تیمسار تیمور بختیار که شاه از او هراس داشت، به‌عنوان یکی از مسببان از ایران اخراج گردید. شاه به امریکا رفت و پس از قراردادهای مجدد با امریکاییان، به ایران بازگشت و با داشتن قدرت دیکتاتوری بیشتر، بر اریکه‌ی سلطنت نشست و **کرد آنچه را نمی‌بایست بکند**.

اما کمیسیون تحقیق درباره‌ی واقعه یکم بهمن نیز بعد از دو ماه رسیدگی اعلام کرد: «جبهه ملی در حادثه دانشگاه مداخله نداشته است.»

بهزاد نبوی، مهندس هوشنگ کردستانی، مهندس حسین اخوان طباطبایی (دانشجویان دانشکده پلی تکنیک) فرزین فجر دانشجوی علوم اداری، حسن پارسا، مهدی ابریشمی، هوشنگ کشاورز، صدر، بیژن جزئی و یارانش که به شرح آنچه در شماره ۱ آذر/ایران مهر طی خاطرات قضایی سردبیر مجله آمده بود، در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ به دست مأموران ساواک در تپه‌های اوین تیرباران شدند، (۱۲)، دکتر عباس شیبانی که هم‌اکنون کوشش‌هایی دارد، مصطفی شفاعیان که کشته شد، دکتر حبیب‌الله پیمان، دکتر محمد ملکی که تلاش‌های خود را هنوز هم ادامه می‌دهند، دکتر کاظم سامی که به نامردی او را از پای درآوردند، منصور سروش، منصور رسولی، منوچهر مسعودی که از دانشجویان دانشکده حقوق بودند، دکتر ابراهیم یزدی که پیش‌کسوت‌تر بود و از وزارت تباخانه‌نشینی و بازجویی پس دادن طی طریق کرده و هم‌اکنون دبیر جمعیت نهضت آزادی ایران است، مهندس عزت‌الله سبحانی که همواره در روشنگری و خدمت و زندان به سر برده است، احمد سلامتیان که به

- حمله‌های غافلگیرانه به دانشجویان در کوهستان‌ها و بیابان‌ها.
- اخراج دانشجویان از دانشگاه‌ها.
- انحلال ترم‌های تحصیلی و بر یاد دادن نیروهای انسانی جامعه به‌طور رسمی.
- انحلال دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها (به‌ویژه دانشگاه صنعتی که واکنش شدیدی در جامعه پدید آورد).
- اعزام دانشجویان مبارز به سربازخانه‌ها و خدمت اجباری (به‌ویژه در اماکن بد آب و هوا).
- و بالاخره کشتار دانشجویان در تمام دانشگاه‌های ایران به‌ویژه در روزهایی که رژیم در حال سقوط، آخرین تلاش‌های خود را نشان می‌داد. دانشجویانی که در صف اول مبارزه قرار داشتند، عددشان بسیار است و در پاره‌ای از کتاب‌های تاریخی و خاطرات مبارزان نام و نشان آن‌ها آمده است.
عده‌ای از آنان بعد از انقلاب و رویارویی با مشکلات، جلالی وطن



مهدی شریعت رضوی

مصطفی بزرگ‌نیا

احمد قندچی

شهیدان دانشجو، ۱۶ آذر ۱۳۳۲

نماینده‌ی مجلس رسید و اکنون در پاریس مغازه کتابفروشی دارد و بسیار کسان دیگر که برخی از آنان در لباس فقر کار اهل دولت کرده‌اند و آوردن نام و نشان همه‌ی آن‌ها بدون بررسی و تهیّه «احصاییه» دقیق، از عهده نگارنده خارج است و بی‌شک دانشجویان مبارز و دلاوری نیز در پهنه مبارزات دانشجویی بوده‌اند که نام آن‌ها از قلم افتاده است یا نگارنده آن‌سان که باید از احوال آنان بی‌خبر بوده است. همه‌ی آن عزیزان در منزلتی هستند که در نامه‌ی دکتر مصدق به گونه «تماد استقلال و آزادی ایران» از آنان چنین یاد شده است:

«فرزندان عزیزم. فداکاری‌های شما در راه وطن عزیز، موجب افتخار هم‌وطنان است. امید و چشمداشت عموم به فداکاری‌ها و از خود گذشتگی‌هایی است که در راه آزادی و استقلال ایران عزیز نموده‌اید. از حق نباید گذشت که در این راه از همه چیز صرف‌نظر کرده‌اید. اینجانب بسرای شما فرزندان عزیز کمال احترام را قائلم.» (به نقل از نامه‌ی دکتر مصدق خطاب به دانشجویان)

کردند، بعضی اعدام شدند، برخی در انقلاب و جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند، عده‌ای هم به «مشروطیت» رسیدند. نام و نشان همه‌ی آن‌ها نه به یاد می‌ماند و نه مجال نوشتن باقی است. نگارنده که دختر دلاور دانشگاه تهران را به یاد دارد که «جوانمردانه» بر ضد استبداد و برای آزادی و دموکراسی مبارزه می‌کردند، یکی دکتر هما دارابی (دانشجوی آن روز دانشکده پزشکی) که به قبول روان‌شاد «دریوش فروهر» «سمندروار در آتش سوخت» و دیگری پروانه مجد اسکندری (دانشجوی دانشکده علوم اجتماعی) که همسر دریوش فروهر شد و تا پایان عمر دست از تلاش و مبارزات آزادیخواهانه برنداشت تا به «مسلخ عشق» رفت.

سید ابوالحسن بنی‌صدر (دانشجوی دانشکده اقتصاد)، اولین رئیس جمهور ایران، دکتر بهروز برومند پزشک برجسته کلیه، دکتر منوچهر کیهانی پزشک نامی امراض خونی، دکتر نصرالله جمشیدی پزشک امراض داخلی، دکتر سیاگزار برلیان پزشک ساکن انگلستان، دکتر فریدون تقی‌زاده پزشک در دانشگاه بالتمور، دکتر سعید آل‌آقا متخصص موسسه رازی، مهندس بهرام نمازی، مهندس علی گل‌سرخ، مهندس

۳- استمرار مبارزات دانشجویی

گردارهای زشت و ضد انسانی و ضد اسلامی و ضد ایرانی و ضد علمی دستگاه استبداد، نه تنها دانشجویان را به سکوت و آرامش فرا نمی‌خواند، بلکه آنان را در مبارزات خود قاطع‌تر و مصمم‌تر می‌ساخت. خاصه این که امرهای اجتماعی چندی به شرح زیر که دارای بویایی بر دوام بودند، جنبش دانشجویی را تواناتر می‌کردند:

- داشتن شعور و ادراک به‌سان دیگر قشرهای روشن‌فکری جامعه.
- داشتن هیجان و خروش و قهر سازنده سنین جوانی.
- داشتن آزادی در برابر وابستگی‌های مالی و اقتصادی.
- نداشتن (یا کمتر داشتن) مسؤولیت‌های خانوادگی.
- نداشتن (یا کمتر داشتن) اعتنا به آینده و گهگاه بریدن از «اعتیارات آینده».

این قشر روشن‌فکری جامعه، همواره به لحاظ زمانی ناپایدار بوده است. یعنی پس از پایان تحصیلات، در قشرها و گروه‌های دیگر اجتماعی قرار می‌گیرد. به همین دلیل فراوان بودند دانشجویانی که پس از فراغت از تحصیل به کلی راه و روش مبارزاتی خود را کنار می‌نهادند و جلب و جذب دستگاه‌هایی می‌شدند که روزگاری در خط مخالفت با آن‌ها قرار داشتند و در سال‌های سخت گذر «مبارزات» و «استقامت»‌ها، در برابر مسائل جدید جامعه موضعی اتخاذ می‌کردند که «عقل جن» هم به آن نمی‌رسید و چون نگارنده آنان را در زمره «مردگان» می‌داند، به مصداق «فادکروا موتاکم بالخیر» از آوردن نام و نشان آنان معذور است. به‌ر حال، پس از واقعه ۱۶ آذرماه، هر سال دانشگاه تهران و به مرور دانشگاه‌های دیگر شهرستان‌ها، یادبود آن روز تاریخی را زنده داشته‌اند و به مناسبت‌های دیگر، (روز استقلال الجزایر، اعتراض به قشون کشی صهیونیست‌ها در فلسطین و آدم‌کشی‌های آنان، چهاردهم اسفند ماه، سالروز درگذشت دکتر مصدق، پانزدهم خردادماه، روز قیام مردمی علیه نظام استبداد، بیست و نهم اسفندماه، روز ملی شدن صنعت نفت، سالروز یکم بهمن‌ماه و روزهای تاریخی دیگر)، دانشگاه‌های ایران صحنه‌ی تظاهرات دانشجویی بود و هیچ‌گاه آن پهنه‌ی آزادیخواهی جامعه آرام به‌نظر نمی‌رسید.

ناگفته نماند در سال‌های بعد، جنبش اعتراض در دو شیوه‌ی عقیدتی، جنبه‌ی مسلحانه نیز پیدا کرد و آن چنان شدت و حدت یافت که دستگاه سلطنت استبدادی به آن «خرابکاری»، «اغتشاش» و «براندازی» نام داد. بی‌شک دانشگاه به‌گونه‌ی سنگر مبارزاتی نسل جوان ایرانی «جزیره»‌ای جدای از جامعه نبود. بازار تهران، بازارهای شهرستان‌ها، گروه‌های کارگری و روشن‌فکری، کارمندان و کسبه و قشرهای متعددی از جامعه هم‌آهنگ با روحانیت پیشرو که آنان هم به حرکت و تلاش برخاسته بودند، بر روی هم، دانشجویان را بیانگر اعتراض عمومی و ملی خود می‌دانستند. به زبان دیگر، دانشگاه روزنه‌ای شده بود تا مردم ایران از آن طریق بانگ دفاع از موجودیت و هویت خود را به گوش جهانیان برسانند. تا دی ماه ۱۳۵۶، تظاهرات دانشجویی در دانشگاه‌های ایران، همراه با دستگیری‌ها و ایجاد مشکلات استمرار یافت و در کشورهای خارج نیز دانشجویان ایرانی علیه رژیم، تظاهراتی برپا می‌کردند. از ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۶، در پی انتشار نامه معروف به «رشیدی مطلق» مبارزات دانشجویان شدت بیشتری یافت و استادان و مربیان که به رژیم تعلق نداشتند و فقط دارای آرمان‌های دانشگاهی بودند، اندک‌اندک با

دانشجویان همگام و هم‌آهنگ شدند. در ۱۸ اسفندماه، اعتصاب استادان دانشگاه پلی‌تکنیک، به‌عنوان اعتراض به درگیر شدن مأموران گارد با دانشجویان و صدور اعلامیه و به دنبال اعلامیه‌های دانشگاه تهران و دانشگاه آذربادگان و دانشگاه‌های دیگر، جبهه متشکل دانشگاهی را پدید می‌آورد.

۲۳ فروردین ماه ۱۳۵۷، تظاهرات دانشگاهیان و دانشجویان در تبریز و کشته شدن یک دانشجو، دهم اردیبهشت ماه همان سال تظاهرات دانشگاه تهران، ۱۸ اردیبهشت تظاهرات مجدد در دانشگاه تبریز، همان روز تظاهرات وسیع و جنگ و گریز با مأموران انتظامی در دانشگاه تهران، دهم خردادماه تظاهرات دانشجویان در خوابگاه، ۱۳ شهریور شرکت فعال در راهپیمایی و تظاهرات وسیع با هماهنگی با استادان و همگامی مردم تهران (روز عید فطر)، برپایی تظاهرات و راهپیمایی در ۱۶ شهریور و تبدیل نام میدان شهید به **میدان آزادی**، شرکت هماهنگ با مردم در قیام ۱۷ شهریورماه، تظاهرات دانشجویان و استادان کرمانشاه و کشته شدن چهار تن و زخمی شدن چندین دانشگاہی در ۱۱ مهرماه، و سرانجام در پی مبارزات پراکنده دانشگاهی در ۱۲ مهرماه «**سازمان ملی دانشگاهیان ایران**» اعلام موجودیت کرد و مبارزات دانشگاهی وارد فصل جدیدتری شد.

در اول آبان‌ماه، تظاهرات وسیعی در دانشگاه تهران برپا شد و با مأموران مسلح درگیری پیش آمد و نخستین نماز جماعت در صحن دانشگاه برگزار شد. در دوم آبان‌ماه تظاهرات دانشجویی - دانش‌آموزی در تهران پدید آمد. در ۱۳ آبان‌ماه گسترده‌ترین تظاهرات در دانشگاه برپا گردید و چون درهای دانشگاه را بسته بودند، دانشجویان راه فرار نداشتند، به همین دلیل، عده‌ی کثیری از آنان مضروب و زخمی شدند و چندین دانشجو نیز به قتل رسیدند و **دکتر عبدالله شهبانی** رئیس دانشگاه تهران نیز هجوم نظامیان را به درون دانشگاه شدیداً محکوم کرد و در پی این فاجعه که یادآور شانزدهم آذرماه ۱۳۳۲ و یکم بهمن‌ماه ۱۳۴۰ بود، دکتر ابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی، استاد دانشگاه تهران، از وزارت علوم و آموزش عالی استعفا کرد و فردای آن روز کابینه‌ی شریف امامی ساقط شد و ارتشبد غلامرضا ازهاری عهده‌دار مقام نخست‌وزیری کشور شد.

در ۲۹ آبان‌ماه، دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد، تظاهرات پرشوری برپا کردند و در ۱۶ آذرماه به یاد شهیدان آن روز تاریخی، تظاهرات گسترده‌ای در دانشگاه برگزار گردید و بعد از ۲۵ سال خفقان و دیکتاتوری، شعار «هرگ بر شاه» در فضای دانشگاه تهران طنین‌انداخت. در ۲۹ آذرماه، ۶۵ استاد در ساختمان دبیرخانه تحصن اختیار کرده و تقاضای بازگشایی دانشگاه و کار تدریس داشتند. در دوم دی‌ماه، تحصن دیگری در ساختمان وزارت علوم آغاز گردید و همان روز دانش‌آموزان تهران با هماهنگی دانشجویان در مقابل سفارت آمریکا تظاهرات برپا کردند. این تظاهرات تا چهارم دی‌ماه ادامه داشت و منجر به کشته شدن ۱۲ نفر گردید. در پنجم دی‌ماه، وزارت علوم مورد حمله قوای نظامی قرار گرفت و در پی شکسته شدن اعتصاب دانشگاهیان، یکی از استادان به نام **دکتر کامران نجات‌اللهی** به شهادت رسید. در ششم دی‌ماه عده دیگری دستگیر شدند. روز ۱۱ دی‌ماه مراسم هفتم دکتر نجات‌اللهی در بهشت‌زها برگزار گردید و به شاه و دکتر بختیار که پس از برکناری ازهاری به نخست‌وزیری رسیده بود، حمله شد. در ۱۹ دی‌ماه تظاهرات دیگری در دانشگاه تهران برگزار گردید و دو نظامی کشته شدند. در ۲۳

دی‌ماه دانشگاه باز شد و صدها هزار نفر به درون آن داخل شدند. در ۲۵ دی‌ماه، تظاهرات دیگری در دانشگاه تهران برپا شد و در ۲۶ دی‌ماه، شاه پس از «شنیدن صدای انقلاب ملت» فرار را بر قرار ترجیح داد و از ایران خارج شد.

در روز ۲۹ دی‌ماه که مصادف با اربعین حسینی بود، راه‌پیمایی عظیمی در تهران انجام شد و به گونه‌ی یک «فراندوم» مردم نظام سلطنتی را مردود اعلام کردند. در ششم بهمن‌ماه، جماعت‌داران رژیم با حمله به دانشگاه صنعتی آخرین تلاش‌های خود را به نمایش گذاشتند و در هشتم بهمن، نخست ۴۰ روحانی در مسجد دانشگاه تهران تحصن اختیار کردند، اما تا پایان آن روز، عدد آنان به ۴۰۰ رسید و در دهم بهمن بیش از دو هزار روحانی در مسجد دانشگاه تهران حضور یافتند. (۱۳) پس از ورود امام (۱۲ بهمن‌ماه)، دانشگاه تهران مرکز اخبار و پاره‌ای خط و ربط‌های سیاسی کشور گردید و مردم **محل اقامت امام** و **دانشگاه و بازار تهران** را پایگاه اصلی تصمیم‌گیری و حرکت و تلاش جامعه دانستند. از ۱۷ بهمن‌ماه، دفاع از دولت موقت و هم‌آهنگی با مردم هدف اصلی دانشگاهیان کشور شد و پس از ۲۲ بهمن‌ماه و پیروزی انقلاب، این نهاد بزرگ علمی و فرهنگی کشور و نیز پایگاه نماز جمعه مردم تهران، مرحله دیگری از حیات تاریخی خود را آغاز کرد. (۱۴)

حاصل سخن

تاریخ مبارزات سیاسی ایران در ابعاد گوناگون ملی و اجتماعی، نشان داده که دانشگاه تهران (دانشگاه مادر) و دانشگاه‌های دیگر در مرکز و شهرستان‌ها و نیز نسل جوان دانشجو نقش بنیادی داشته‌اند و حضور متعهدانه آنان در بسیاری از پیکارهای مردمی و دموکراتیک به آنان «حقانیت» تاریخی و فرهنگی داده است. این امر از آغاز تا دوران برشکوه انقلاب، چشمگیری خاصی داشته و در آن روزگار مبارزه و امید، ملت ایران به راستی «دانشگاه» را «سنگر انقلاب» دانستند و امروز از آن به‌عنوان «سنگر آزادی» یاد می‌کنند.

از انقلاب بدین سو، بر دانشگاه جریان‌هایی گذشت که یکایک آن‌ها قابل مطالعه و بررسی است. **نخست** شناخت نقش دانشگاه و دانشجویان در انقلاب؛ **دوم** نقش گروه‌ها و احزاب آن روزگار در دانشگاه‌ها؛ **سوم** توطئه‌ها و فتنه‌انگیزی‌های ضد دانشگاهی؛ **چهارم** طرح بهسازی آموزش عالی که نام «انقلاب فرهنگی» پیدا کرد؛ **پنجم** تعطیل دانشگاه‌ها؛ **ششم** جنگ تحمیلی و رسالت دانشجویان؛ **هفتم** بازگشایی دانشگاه‌ها و شیوه‌های ورود به مدارس عالی؛ **هشتم** موقعیت جدید دانشگاه‌ها در ارتباط با قدرت‌های سیاسی حاکم بر دانشگاه و وزارت علوم و آموزش عالی؛ **نهم** چگونگی تشکیل و توسعه گروه **تحکیم وحدت** و نقش سیاسی آن؛ **دهم** پیدا شدن سازمان‌های دانشجویی مستقل؛ **یازدهم** تحلیل اجتماعی و دموگرافیک نسل جوان و دانشجو در دوره کنونی؛ **دوازدهم** موقعیت جدید دانشگاه‌ها با ورود چشمگیر دختران دانشجو و مسائل دیگر که هر یک قابل اهمیت هستند و باید از آن‌ها سخن به میان آورد تا «جنبش کنونی دانشجویان ایران» به محک شناخت درآید.

آنچه در پایان باید یادآور شد و توجه به آن برای دانشجویان و کاربه‌دستان آموزش عالی به‌ویژه در شرایط کنونی جامعه لازم است، از این قرارند:

۱- دانشگاه باید مکان دانش‌جویی و علم‌آموزی باشد.
۲- دانشجویان باید همواره در نظر داشته باشند که دانشگاه و اتحادیه‌های دانشجویی «حزب سیاسی» نیست.
۳- دانشجویان باید از گذشته جریان‌های دانشجویی عبرت بگیرند و وسیله‌ی اغراض سیاسی هیچ دسته و گروهی (خارج از دانشگاه) قرار نگیرند.

۴- دانشجویانی که در مسیر فعالیت‌های حزبی و گرایش‌های سیاسی قرار دارند، خارج از دانشگاه به آن بپردازند.
۵- دانشجویان باید بکوشند تا دانشگاه، پایگاه فرهنگ و علم و اندیشه باشد و در این راه و دیگر مصالح دانشگاهی و دانشجویی، کوشش‌های صنفی خود را ادامه دهند و آگاه باشند که همواره در تلاش‌های خود نیازمند «نظام دموکراتیک» هستند.
۶- دانشجویان باید پیشگامی خود را در مسیر عمومی آزادی و دموکراسی چون گذشته حفظ کنند و این امر مقدس را همواره در پیوند با **اصل استقلال ملی** بدانند.

مردم ایران به مبارزان نسل جوان، دختران و پسران و دانشجویان بیدار دل و پیکارگر امید بسته‌اند. گروه‌هایی خود را خسته و ناتوان و کم‌امید می‌دانند. به دیگر سخن، «کشتی‌نشستگانی» هستند در یک اقیانوس پهناور که همواره از یک سو به سوی دیگر می‌روند و سردرگم هستند تا به «لنگر حلم» برسند. همسان مسافران دریا‌های توفانی که به قول **رنه ماتو** مدیر کل اسبق یونسکو، وقتی پرندگان دریایی (دُرنا) را در حال پرواز در آسمان می‌بینند، اطمینان حاصل می‌کنند که جزیره و پناهگاهی رویاروی آن‌ها است و خوشحال می‌شوند.

به گمان نگارنده، جوانان و دانشجویان ما، همان پرندگانی هستند که پیشاپیش، «آمن» آرامش و آسایش انسانی را به ما نوید می‌دهند، زندگی آزاد برپایه‌ی عدالت در جامعه‌ای مستقل و نظامی انسانی و مردم‌سالار که به آن دل بسته‌ایم و اگر بخواهیم افسانه نیست که **گیتی تگردد مگر بر بهی**.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- سیاسی، دکتر علی‌اکبر، *گزارش یک زندگی*، لندن، ۱۲۶۶، ص ۲۳۹-۲۵۰.
- ۲- بازرگان، مهندس مهدی، *ثمنیت سال خدمت و مقاومت*، تهران، رسا، ۱۳۷۵، ص ۳۳۴.
- ۳- *ثمنیت سال خدمت و مقاومت*، ص ۲۶۰.
- ۴- همان.
- ۵- همان.
- ۶- نجاتی، غلامرضا، *تاریخ بیست و پنج ساله ایران*، تهران، رسا، ۱۳۷۱، ص ۱۸۹.
- ۷- همان، ص ۱۹۰.
- ۸- همان.
- ۹- همان، ص ۱۹۲.
- ۱۰- خاطرات علی امینی به کوشش حبیب لاجوردی با پیشگفتاری از دکتر باقر عاقلی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۶، ص ۲۲۸.
- ۱۱- همان.
- ۱۲- امین، پروفسور سیدحسن، «حذف فیزیکی مخالفان در عصر پهلوی»، *ایران‌مهر*، آذر ۱۳۸۲، ص ۲۵.
- ۱۳- برای آگاهی از رویدادها، عاقلی، دکتر باقر، *روزنامه تاریخ ایران*، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۰.
- ۱۴- تکمیل‌همایون، ناصر، «جنبش ضد امپریالیستی دانشجویان»، *روزنامه یامداد*، تهران، ۴ تیرماه ۱۳۵۹، ش ۳۱۵.